



## نیت پسرم پاسداری از دین اسلام بود. نیت او برای امام زمان (عج) بود. اینها را خودش به من می گفت. وقتی که می دیدم پسرم راه درستی را انتخاب کرده، دلیلی برای ممانعت نداشتم

گفت و گو با مادر شهید مدافع امنیت «حسین زینال زاده»

# نیت پسرم پاسداری از اسلام بود



می کرد. دنبال مال دنیا نبود. چند ماه قبل از شهادتش هم خانواده برایش موتورسیکلت خریده بودند. از شهریور ماه امسال که آشوبگرها آرامش را از مردم گرفتند، حسین دیگر آرام و قرار نداشت. برای ایجاد امنیت مردم به میدان آمده بود، گاهی تا چند روز فرصت نمی کرد به مادرش سر بزند. تا اینکه روز ۲۶ آبان در شهر مشهد مقدس با رفیق اش به شهادت رسیدند. در ادامه پای صحبت های مادر شهید مدافع امنیت «حسین زینال زاده» می نشینیم. مادری بسیار صبور که به گفته خودش این سریر را با توسل به امام زمان (عج) و توسل به فرزند شهیدش گرفته است.

متولد مهرماه ۱۳۷۸ بود. ۱۲ سال بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد. کم کم یاد گرفت تا هم روی پای خودش بایستد و هم هوای مادر و برادر کوچکترش را داشته باشد. علاوه بر این، بسیجی فعال هم بود. با رفیق اش دانیال، برای کمک به محرومان در اردوهای جهادی شرکت می کرد. آنقدر درد مردم را داشت که در سنین نوجوانی پول توجیبی هایش را جمع کرد و به همراه دوستانش برای خانواده های بی بضاعت از آزا می خرید. خلاصه اینکه در همه شرایط خیلی هوای مردم را داشت؛ طوری که حاضر بود جانش را برای مردم بدهد. فقط درس می خواند و کار جهادی

نیست. او دلسوز مردم بود و من می دانستم که پسرم در اعتراضات خیلی مراقب مردم بود که توسط اغتشاشگران آسیب نبینند.

شهید زینال زاده این اواخر حضور مداوم برای ایجاد امنیت داشت؟

در این دو ماه فرصت که پیدا می کرد به منزل می آمد، استراحت می کرد و دوباره می رفت. دوستان حسین هفته ای یک شب در گشت شبانه حضور داشتند. اما حسین بیشتر شب ها می رفت. به او می گفتم: «حالا هر شب نرو» می گفت: «وقتی می توانم بروم،

کردند تا همراه بیماران بتوانند در آنجا مستقر شوند. مردم در این مدرسه استراحت می کردند و حتی حسین و آقا دانیال از رضازاده» گواه یک رفاقتی است که گویا این دو رفیق نمی خواستند از هم جدا شوند. می خواهم از آغاز رفاقت این شهید و راهی که با هم طی کردند، برایمان بگویید؟

آغاز رفاقت حسین و آقا دانیال به دوره دیستان برمی گردد. با هم همسایه بودیم. این دو با هم صمیمی شدند و مثل دو برادر بودند، چون حسین و آقا دانیال با هم خیلی صمیمی بودند، ما رفت و آمد خانوادگی داشتیم. من خیلی در جریان کاریشان نبودم؛ چون حسین خیلی کم حرف بود. اما این را می دانم که ۹۰ درصد برنامه های جهادی شان را کنار هم بودند. کم پیش می آمد که با هم نباشد. به عنوان مثال یک بار آقا دانیال برای سیل لرستان به پلدختر رفته بود اما پسرم در حاشیه شهر کار جهادی دیگری انجام می داد. هر دو دوست هم، در دانشگاه منتظری مشهد درس خواندند که رشته پسرم الکترونیک بود.

شهید زینال زاده در شبکه های اجتماعی هم فعال بود؟  
قطعا فعال بود.  
در بسیج چه مسئولیتی داشت؟

حسین مدت زیادی مسئول بسیج دانشگاه های آزاد مشهد بود. مدتی فرمانده حوزه مقاومت بسیج بود. کلاً وقتش را در همین مسیر می گذراند.

از اواخر شهریور امسال، شاهد اتفاقات تلخی مثل آتش زدن اماکن عمومی و خیابان ها و آمبولانس ها، توهین به مقدسات، به شهادت رساندن نیروهای بسیجی و امنیتی و طلاب، توسط اغتشاشگران و عملیات تروریستی عناصر داعشی در شاهچراغ بودیم. واکنش حسین آقا به این اتفاقات چه بود؟

پسرم در طول این مدت حرفی نمی زد. به خاطر گشت شبانه دو سه شب می شد که نخواهید بود. خیلی خسته بود و حالش خوب نبود. به منزل آمد و گفت: «مامان! دعا کن اینهایی که شهر را به هم می ریزند، بروند و در خانه هایشان بنشینند.» خیلی از این موضوع ناراحت بود و می گفت: «من نمی دانم اینها کی می خواهند بفهمند که به هم ریختن شهر راهش

عکس دونه در خیابان حرم امام رضا (ع) و شهادت همزمان شهید «حسین زینال زاده» و شهید «دانیال رضازاده» گواه یک رفاقتی است که گویا این دو رفیق نمی خواستند از هم جدا شوند. می خواهم از آغاز رفاقت این شهید و راهی که با هم طی کردند، برایمان بگویید؟

آغاز رفاقت حسین و آقا دانیال به دوره دیستان برمی گردد. با هم همسایه بودیم. این دو با هم صمیمی شدند و مثل دو برادر بودند، چون حسین و آقا دانیال با هم خیلی صمیمی بودند، ما رفت و آمد خانوادگی داشتیم. من خیلی در جریان کاریشان نبودم؛ چون حسین خیلی کم حرف بود. اما این را می دانم که ۹۰ درصد برنامه های جهادی شان را کنار هم بودند. کم پیش می آمد که با هم نباشد. به عنوان مثال یک بار آقا دانیال برای سیل لرستان به پلدختر رفته بود اما پسرم در حاشیه شهر کار جهادی دیگری انجام می داد. هر دو دوست هم، در دانشگاه منتظری مشهد درس خواندند که رشته پسرم الکترونیک بود.

در دوره آغاز همه گیری ویروس کرونا، ما از طریق رسانه ها می دیدیم که جهادگران به کمک کادر درمان و مردم گرفتار می روند. در این دوره حساس، حسین آقا چه نقشی ایفا کردند؟

طی دو سال همه گیری ویروس کرونا، پسرم وقف مردم بود. در آن دوران کنار پرستارها به بیماران و مردم کمک می کرد. یادم هست برای بیماران کرونایی آرمیوه تهیه می کردند. آستان قدس برای بیماران کرونایی سبب تهیه کرده بود که حسین و دوستانش آب سبب برای بیماران آماده می کردند. یکی از کارهای جالب حسین و آقا دانیال در دوره کرونا این بود که برای همراه بیماران کرونایی که جایی برای اسکان نداشتند و مجبور بودند در بیرون از بیمارستان بمانند، مدرسه ای را در روبه روی بیمارستان آماده

که ساعت چهار به من زنگ بزنید تا بگویم سبحان کلاس برود یا بماند. ساعت چهار به حسین زنگ زد و تلفن اش را جواب نداد. تا ساعت شش پشت سر هم تماس می گرفتم. ساعت شش یک نفر تلفن را جواب داد و گفت: «حسین را با چاقو زدند. او را به بیمارستان امام رضا (ع) آوردیم اما شما بیمارستان نیایید.» همان جا دلم گواهی داد که حسین شهید شده است. به بیمارستان رفتم و جریان را فهمیدم. حسین من ساعت ۴ و ۱۷ دقیقه شهید شده بود که تلفن اش را جواب نمی داد.

به او کردم و در ادامه گفت: «قرار است که ما از این دنیا برویم. اگر دعا کن با شهادت برویم. اگر ما برویم شما می توانید خیلی راحت با چادر در این خیابان ها قدم بزنید.» وقتی این حرف ها را زد، من دیگر چیزی نگفتم اما دلم لرزید، چون مدت ها بود رفتارش تغییر کرده بود.

پسرم سه شب قبل از شهادتش حدود ساعت سه نیمه شب بود که به منزل آمد تا شام بخورد. از من خواست برای شهادتش دعا کنم. آن شب به من گفت: «اگر من بروم می توانم یک نسل را نجات بدهم.» سه روز بعد پسرم به شهادت رسید.

جهادی و امنیتی مانع نشدم، چون حسین راهش را انتخاب کرده بود. نیت پسرم پاسداری از دین اسلام بود. نیت او برای امام زمان (عج) بود. اینها را خودش به من می گفت. وقتی که می دیدم پسرم راه درستی را انتخاب کرده، دلیلی برای ممانعت نداشتم. درست است که مادر هستم و از دلنگی و نگرانی خسته می شدم و از اینکه دو سه روز نمی دیدمش اذیت می شدم اما وقتی می دیدم لازم است که بروم، حرفی نمی زدم.

پیش آمده بود که حسین آقا به شما بگوید که می خواهید مدافع حرم شوم یا دوست



قاتل پسرم می گفت: «می دانم کارم اشتباه بوده و برادرکشی کرده ام. حتی برای من سه بار اعدام هم کم است اما من را حلال کنید چون شما فرق می کنید، شما متدین و مؤمن هستید حداقل آن دنیا که می روم، گیر نکنم.»

چگونه از شهادت پسران مطلع شدید؟

روز ۲۶ آبان قرار بود پسر کوچکترم «سبحان» به کلاس برود. حسین به من گفت: «مامان! با من تماس بگیرید اگر دیدم خیابان ها امن هستند، سبحان به کلاس برود اگر نه در منزل بماند.» آخرین بار که صدای پسرم را شنیدم ساعت دو نیم بود که به او گفتم بیاید ناهار بخورد. گفت: «ناهارتان را بخورید و منتظر من نباشید. من کار دارم.» پسرم دوباره تأکید کرد

دارم شهید شوم؟

طی سال های اخیر پیش من درباره این مسائل حرف نمی زد. مراعات حال من را می کرد و نمی خواست به خاطر این حرف ها دلم را بلرزاند، اما مدت ها بود که رفتارش تغییر کرده بود. طور دیگری احترام می گذاشت. هیچ گله و شکایتی نداشت؛ به هیچ چیزی دل نمی بست. مراعات حال همه ما را می کرد. اما حسین، ۱۰ روز قبل از شهادتش به من گفت: «مامان! دعا کن شهید شوم.» من نگاهی

چرا نروم؟ فکر کن من بیایم و بخواهم، صبح، همسایه بیدار شود و ببیند باتری ماشین اش نیست. چه حالی می شود؟! پس من که می توانم مواظب باشم، می ایستم و مواظبت می کنم.»

شما مادر بودید. می توانستید مانع رفتن پسران به میدان شوید و بگویید که افراد دیگر بروند. چطور شد که راضی شدید پسران بروند تا امنیت مردم را تأمین کند؟

من هیچ وقت برای کارهای



هیچ وقت برای کارهای جهادی و امنیتی مانع نشدم. چون حسین راهش را انتخاب کرده بود. نیت پسرم پاسداری از دین اسلام و سربازی امام زمان (عج) بود. اینها را خودش به من می گفت. وقتی که می دیدم پسرم راه درستی را انتخاب کرده، دلیلی برای ممانعت نداشتم

هر یک از شهدای مدافع حرم یا شهدای امنیت، ارادت خاصی به یک شهید داشتند. شهید زینال زاده به کدام شهید علاقه خاصی داشت؟  
حسین آقا جمعه هر هفته به مزار شهدای بهشت رضا (ع) می رفت. به شهید مدافع حرم «محمد رضا سنجرانی» خیلی ارادت داشت.

بعد از شهادت حسین آقا چه بازخوردی را از مردم و جامعه دریافت کردید؟

در این مدت مردم خیلی به ما لطف داشتند و سنگ تمام گذاشتند. علاوه بر حضور گسترده مردم در مراسم تشییع پسرم، از تمام ارگان ها به منزل مان آمدند و شهادت پسرم را تبریک و تسلیت گفتند. البته در شبکه های اجتماعی می بینیم که یک عده هم مخالف یا گمراه هستند اما بالاخره امام زمان (عج) ظهور می کنند و حق و باطل برای مردم مشخص می شود.

درباره «مجید رهنورد» چه صحبتی دارید؟

قاتل پسرم می گفت: «می دانم کارم اشتباه بوده و برادرکشی کرده ام. حتی برای من سه بار اعدام هم کم است اما من را حلال کنید چون شما فرق می کنید، شما متدین و مؤمن هستید حداقل آن دنیا که می روم، گیر نکنم.»  
مجید رهنورد هم پسر من بود و به او گفتم: «خیلی با نامردی پسر من را شهید کردی!» الان دست آن پسر جوان از زمین و آسمان کوتاه است؛ فریب خورده بود؛ کسی نبود راهنمایی اش کند و اگر او هم کسی را داشت که راهنمایی کند، مطمئناً این اتفاق ناگوار برای او هم نمی افتاد و قاتل و چاقوکش حرف های نمی شد که بچه های ما را این طور بزند. بعد از اعدام هم گفتم: «خدایا او را به خودت واگذار کردم.»

